



ایالات متحده آمریکا و جنگ عراق در پرتو سازه‌انگاری و استراتژی فرهنگی*



رامسین بیت جم** - دکتر محمد علی خسروی***
دکتر رضا جلالی**** - دکتر دی‌دخت صادقی حقیقی*****

This is an open access article under the CC BY license (<http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>)

چکیده

استراتژی هنجارسازی ایالات متحده آمریکا در پرتو نظریه سازه‌انگاری و استراتژی فرهنگی در ورود به جنگ عراق (سال ۲۰۰۳) تأثیراتی بر ظهور و گسترش تروریسم و افراط‌گرایی اسلامی در منطقه غرب آسیا داشته است. بر همین اساس پژوهش کنونی به دنبال بررسی این مسئله است که آیا استراتژی هنجارسازی ایالات متحده آمریکا بر مبنای دیدگاه نومحافظه کاران دوران دولت بوش پدر و پسر به ویژه در جریان جنگ بر علیه عراق و به زیر کشیده شدن صدام حسین و تغییر نظام سیاسی در عراق که هم راستا با استراتژی فرهنگی مبتنی بر سازه‌انگاری مورد حمایت نومحافظه کاران آمریکایی می‌بود، قرین موفقیت گردیده است یا خیر؟ روش تحقیق در این پژوهش توصیفی - تحلیلی و گردآوری اطلاعات آن کتابخانه‌ای، اسنادی و اینترنتی می‌باشد. نتیجه کلی مقاله نشان می‌دهد به کارگیری استراتژی فرهنگی ایالات متحده آمریکا منجر به خسارات جبران‌ناپذیر در ساختار سیاسی - امنیتی منطقه و متعاقب آن ظهور نوع جدیدی از افراط‌گرایی و تروریسم مبتنی بر تفرقه قومی و مذهبی گردید که تا به امروز و در دوران پسانزاعه در عراق و سایر نقاط منطقه آسیای غربی همچنان ادامه دارد.

کلیدواژگان: هنجارسازی، سازه‌انگاری، استراتژی فرهنگی، آسیای غربی، آمریکا، عراق.

* این مقاله برگرفته از رساله دکتری روابط بین‌الملل رامسین بیت جم با عنوان با راهنمایی دکتر محمد علی خسروی است.

** دانشجوی دکتری گروه روابط بین‌الملل، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

*** نویسنده مسئول، استادیار گروه علوم سیاسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. / ایمیل:

moh.khosravi@iauctb.ac.ir

**** استادیار گروه روابط بین‌الملل، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

***** استادیار گروه روابط بین‌الملل، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

مقدمه

جنگ ۲۰۰۳ یکی از مهم‌ترین حوادث در ابتدای قرن ۲۱، مقدمه‌ی برای اثرگذاری ایالات متحده آمریکا به شمار می‌رود. آمریکا در فوریه ۲۰۰۳ با جمع آوری اسناد متعددی حمایت شورای امنیت سازمان ملل برای حمله به عراق به دست آورد. اسنادی که هیچ وقت منطبق با واقعیت شناخته نشد. همین موضوع باعث می‌شود این جنگ، یکی از متمایزترین جنگ‌ها به شمار رود؛ چرا که ادعاهای نادرست دولت بوش پسر در مورد پیوندهای موجود میان عراق و القاعده و همچنین سلاح‌های کشتار جمعی عراق، بیش از هر چیز، پیامدهای یک سیستم بین‌المللی تک‌قطبی بلامنازع را آشکار کرد و ماشین تبلیغاتی جنگ، نفوذ عظیم لابی‌ها را بر سیاست خارجی این کشور آشکار نمود. از این رو می‌توان ادعان کرد که حمله آمریکا به عراق دارای پیش زمینه‌های فکری و برای رسیدن به اهداف دیگری بود است؛ زیرا عراق برای ایالات متحده تهدید محسوب نمی‌شد و بسیاری از مقام‌های بلندپایه آمریکایی، کارشناسان و پژوهشگران واقع‌گرایان این موضوع را تأیید کرده‌اند و بارها به این موضوع اشاره داشته‌اند که هیچ دلیلی وجود نداشت که بخواهیم حکومت صدام حسین را خطرناک بدانیم. شاید به همین دلیل است که تاکنون هیچ گزارشی قانع‌کننده‌ای از تهاجم آمریکا به عراق ارائه نشده است. اما به نظر می‌رسد که وفق تئوری سازه‌انگاری دلیل ورود آمریکا به عراق آن هم برآمده از سیطره هنجار استراتژی فرهنگی مبتنی بر جستجوی ثبات استراتژیک از ورای تنش‌زدایی چندجانبه‌گرایانه‌ای بود که از دید دولت بوش، در پی حملات یازده سپتامبر ۲۰۰۱ دچار ورشکستگی و خلل شد. همین نکته موجب گردید تا نخبگان سیاست‌گذار حاضر در دولت بوش در صدد ایجاد تغییرات دموکراتیک ناظر بر تغییر رژیم از ورای کاربرد زور و قدرت نظامی در چارچوب هنجار بین‌المللی سیاست‌گذاری یکجانبه‌گرایانه هژمونیک از سوی آمریکا در کسوت ابرقدرت هژمون و به عبارتی پلیس جهانی، برآیند. حال این پرسش مطرح می‌شود که آیا استراتژی هنجارسازی ایالات متحده آمریکا بر مبنای دیدگاه نومحافظه‌کاران دوران دولت بوش پدر و پسر به ویژه در جریان جنگ بر علیه عراق و به زیر کشیده شدن صدام حسین و تغییر نظام سیاسی در عراق که هم راستا با استراتژی فرهنگی مبتنی بر سازه‌انگاری مورد حمایت نومحافظه‌کاران آمریکایی می‌بود، قرین موفقیت گردیده است یا خیر؟ پژوهش حاضر با بهره‌گیری از روش توصیفی-تحلیلی به آن پاسخ می‌دهد. فرضیه فرضیه اصلی نویسندگان این است که دلیل ورود آمریکا به جنگ عراق برآمده از سیطره هنجار استراتژی فرهنگی مبتنی بر جستجوی ثبات استراتژیک از ورای تنش‌زدایی چندجانبه‌گرایانه‌ای بود که از نگاه دولت جرج دبلیو بوش، در پی حملات تروریستی یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱، دچار ورشکستگی گردید. همین طرز تفکر سبب گردید تا نخبگان سیاسی-امنیتی دولت بوش به سمت هنجارسازی سیاست «تغییر رژیم» از روزنه یک‌جانبه‌گرایان مبتنی بر جنگ مستقیم برآیند. این روند خود بخش جدایی‌ناپذیری از استراتژی

بزرگ‌تری محسوب می‌گردد که آبشخور آن همانا خیال‌پردازی فرهنگی مبتنی بر گسترش دموکراسی از ورای اعمال سیطره و زور می‌باشد. این نوع جنگ به اصطلاح پیشگیرانه یک‌جانبه‌گرایانه‌ای که از سوی پیشاهنگان تفکر نومحافظه‌کارانه و محافظه‌کاران سنتی پشتیبانی می‌گردد، همچنان در عرصه سیاست‌گذاری بین‌المللی ایالات متحده تا به امروز وجود دارد. از جمله یکی از متأخرترین این اقدامات همانا تخلیه افغانستان از قوای نظامی آمریکا و ناتو، آن نیز در هنگام روی کار بودن دولتی تشکیل‌گرفته از سوی حزب دموکرات به ریاست جو بایدن، بوده است. با این اوصاف این مقاله با هدف بررسی جنگ آمریکا با عراق در پرتو سازه‌انگاری و استراتژی فرهنگی انجام‌گرفته است. به‌گونه‌ای که از ورای تشریح جایگاه فرهنگ سیاسی جهت فهم توضیح سازه‌انگاران در رابطه با نقش این انگاره به‌مثابه یکی از اصلی‌ترین دلایل جنگ عراق می‌توان به مفهومی گسترده‌تر از در هم تنیدگی مجموعه گسترده‌ای از نمادها، ارزش‌ها، گرایش‌ها، اعتقادات، عادات و عرف‌هایی که یک گروه خاص هویت پایه درصدد گسترش و به اشتراک نهادن آن‌ها از ورای ارائه ترجمان‌های مشترک از تجربیات تاریخی خود در یک گستره زمانی خاص برمی‌آید، نائل گردید. از این رو این مقاله ابتدا با گذری بر پیشینه تحقیق و سازه‌انگاری، داکترین و اینبرگر پاول^۱ تا انتخابات سال ۲۰۰۰ مورد بررسی قرار خواهد داد. سپس به محدودیت‌های پیشنهاد نومحافظه‌کاران در دوره پیش از حملات یازدهم سپتامبر، می‌پردازد. در نهایت با تحلیل آمریکا و جنگ عراق در پرتو سازه‌انگاری و استراتژی فرهنگی و با یک نتیجه‌گیری به پایان می‌رسد.

۱ - پیشینه تحقیق

نخستین و مهم‌ترین تمرکز دیدگاه سازه‌انگاری در رابطه با فرهنگ استراتژیک آن نیز در تضاد با تحلیل‌های مادی‌گرایانه در قبال بحث امنیت بین‌المللی، ایده‌آل‌های تبلور یافته به‌صورت هنجارهایی همچون فرهنگ استراتژیک تأسیسی است که موجب پدید آمدن و شکل‌گیری منافع خاص می‌گردد. اهداف و آرمان‌های سازه‌انگاران، ناظر بر فرهنگ استراتژیک که از ورای هنجارها بیان‌گرفته‌اند نقش مرکزی را در نتایج حاصل‌آمده از سیاست مبتنی بر امنیت ملی، ایفا می‌نمایند، چه آنکه سازه‌انگاران باور دارند که این‌ها عواملی می‌باشند که از سوی پژوهشگران و تحلیلگران دارای گرایش‌های نئورئالیستی نادیده‌انگاشته شده‌اند (Finnemore and Sikkink, 1998).

هنجارهایی که پدید آورنده فرهنگ استراتژیک محسوب می‌گردند هم پویا و هم شکل‌دهنده به ساختارها می‌باشند، چه آنکه موجب می‌گردند تا آن‌ها در قبال فعل و انفعالات و یا تغییرات حاد و سخت، در عرصه ساختارهای هنجاری اجتماعی که شکل‌دهنده جامعه بین‌المللی می‌باشند، پاسخگو گردند. یک هنجار بین‌المللی قدرتمند آنگاه تبدیل به هنجار در کشور و یا واحد سیاسی

^۱. Weinberger-Powell

دیگر خواهد گردید که روند مبتنی بر «واقعیت مورد مذاکره»^۱، در سطح نخبگان و گروه‌های ذی‌نفوذ منتج به پذیرش از ورای ترغیب به وسیله بسط مناظره، گردد. فشار بین‌المللی در حمایت از هنجارهای پیشنهادی بین‌المللی در بستر زمانه نائل به ساختن «گستره‌ای از هنجارها» در سطح کشگران کشوری و غیر کشوری که از هنجار پیشنهادی حمایت به عمل آورده‌اند، خواهد گردید، در این راستا اقدام به متقاعد ساختن دیگر کشورها دال بر ره پوئیدن در مسیر هنجار نوین، نموده‌اند تا بدین سان «بین‌المللی سازی هنجاری» در سطح جامع بین‌المللی، تحقق یابد (Berger, 1998). برای سازه‌انگاران، تلاش‌ها در راستای ایجاد تحول در هنجارهای فرهنگ استراتژیک باشد، تنها به‌مثابه یک روند تحولی محسوب نمی‌گردد. همچنین، تغییر زاویه سریع هنجاری در پارادایم فرهنگ استراتژیک اگر چنانچه شرایط بین‌المللی منتج به روی کار آمدن کشگران قویی که از توان مواجه با پارادایم‌های رادیکال در سیاست‌گذاری امنیت ملی، به‌عنوان مثال به همان صورتی که از سوی سیاست‌گذاران ارشد حاضر در دولت بوش در پی وقوع حملات تروریستی یازدهم سپتامبر، تبلور یافت، باشند، امکان‌پذیر می‌گردد.

چنانچه مشاهده شد در طی دو دهه گذشته هیچ نوشتار قابل توجهی به این موضوع نپرداخته است. در واقع آنچه موجب گردیده تا این اثر از سایر آثار نگاشته شده در مورد جنگ عراق متفاوت و متمایز گردد؛ تحلیل حضور آمریکا و جنگ عراق در پرتو سازه‌انگاری و استراتژی فرهنگی است که توسط کارشناسان و تحلیل‌گران مغفول مانده است.

۲- مبانی نظری و چارچوب مفهومی

در این بخش از مقاله، تمرکز بر ارائه چارچوبی مفهومی به همراه ارائه مبانی نظری ناظر بر این مقاله خواهد گردید.

۲-۱- چارچوب مفهومی

نقطه آغازین حرکت نظریه سازه‌انگاری در توجیه جنگ عراق مبتنی بر بررسی دیدگاه‌های نومحافظه‌کاران در این رابطه در پی حوادث تروریستی یازدهم سپتامبر می‌باشد. در این راستا، اندرو فلیببرت، تمرکز خویش را بر نقش ایفا گردیده از سوی کارآفرینان هنجار ساز نهاد است به‌ویژه آنچه مربوط به نومحافظه‌کاران می‌باشد و اینکه چگونه توانستند دولت وقت آمریکا را متقاعد سازند تا دیدگاه هنجاریشان در رابطه با حملات یازدهم سپتامبر را پذیرا گردند (Flibbert, 2006). نومحافظه‌کاران که بخش عمده رده‌های پایین‌دستی دولت بوش را تشکیل می‌دادند نقشه عملیاتی را پیشنهاد نمودند که مورد پذیرش سیاست‌گذاران محافظه‌کار واقع و بین سبب محاسبات

¹. Negotiated Reality

². Finnemore and Sikkink, "International Norm Dynamics", 895

ژئوپلیتیک صورت پذیرفته از سوی چندجانبه‌گرایان سنتی را به عقب راند. بیلی بریک چنین دیدگاهی همانا اقدام عاجل و خیرخواهانه آمریکا در راستای سرکوب تهدیدات برآمده بر اثر ویروس افراط‌گرایی و بنیادگرایی غیرمنطقی نظامی‌گرایانه اسلامی، از ورای تجویز آنتی‌بیوتیک دموکراسی آمریکایی جهت سرکوب نظام‌های تمامیت‌خواه بود.

چنین نگرشی از آن جهت مشکل‌ساز محسوب می‌گردد که با توجه به حضور گسترده نومحافظه‌کاران در رده‌های پایین‌دستی دولت بوش، تصمیمات نهایتاً از سوی رده‌های بالادستی و کارمندان عالی‌رتبه دولت جورج بوش، همچون داندل رامسفلد، دیک چینی^۳ و کاندولیرا رایس^۴ اتخاذ می‌گردیدند؛ بنابراین، چارچوب‌بندی به کار رفته در رهیافت اندرو فلیبرت، در واقع نقش هر یک از این کنشگران را در محاق فراموشی سپرده و صرفاً توجه خویش را معطوف سیاست‌های ارائه‌گردیده از سوی نومحافظه‌کاران در رابطه با حمله به عراق، می‌دارد. علیرغم، نزدیکی که ممکن است میان دیدگاه‌های برخی از سیاست‌گذاران ارشد دولت بوش با ایده‌های نومحافظه‌کاران می‌توان یافت، اندرو فلیبرت، هیچ‌گونه نشانه‌ای را دال بر وجود یک چنین نزدیکی در دیدگاه‌ها میان کنشگران اصلی‌ای همچون دیک چینی و داندل رامسفلد، با نومحافظه‌کاران را ارائه نمی‌دهد. آن‌ها شاید موافق و یا حتی پذیرنده دیدگاه‌های هنجار ساز نومحافظه‌کاران در این رابطه می‌بودند، لیکن نشانه‌های قوی وجود دارند که تأیید می‌دارند که ایشان قدم‌هایی در راستای منافع ژئوپلیتیک آمریکا در رابطه با تحولات منطقه غرب آسیا، برداشته‌اند. از جمله دیدگاه مبتنی بر خواسته خیرخواهانه ایالات‌متحده آمریکا دال بر بسط و توسعه طیف گسترده دموکراسی‌سازی در منطقه بحران‌زده غرب آسیا آن نیز در چارچوب سیطره هژمونیک و تئوریک آمریکا در زمینه ایجاد و گسترش و حفظ صلح دموکراتیک در این نقطه از جهان. از این‌روی، دیدگاه فلیبرت، آنگاه دچار خلل می‌گردد که صرفاً نظر بر آن دارد که نومحافظه‌کاران از ورای ابراز دیدگاه‌های روشنگرانه و آکادمیک خویش نائل به اعمال نظر خویش مبتنی بر فراهم آوردن پاسخ متناسب از جمله حمله نظامی به عراق در پاسخ به حملات یازدهم سپتامبر، گردیده‌اند. بهترین نمونه در این رابطه نوع نگرش دیک چینی، در زمینه اعمال منطق ژئوپلیتیک دفاعی و یا تهاجمی بوده است که در طول آن سال‌ها افکار و ایده‌های این معاون وقت ریاست جمهوری ایالات‌متحده آمریکا را در برمی‌گرفته است. این دیدگاه‌ها، در وهله نخست شامل «دکترین یک‌درصدی»، به مفهوم داشتن یک درصد امکان به کار گرفته شدن سلاح‌های هسته‌ای در پرتو وقایع یازدهم سپتامبر، حتی اگر در جهت خنثی‌سازی آزادی عمل آمریکا بوده باشد، می‌توانست پدید آمدن شرایط غیرقابل‌پذیرشی رقم

¹. George Bush

². Donald Rumsfeld

³. Dick Cheney

⁴. Condoleezza Rice

زند. در وهله دوم، بنابر منطق مطلق گرائی نومحافظه کاران آمریکایی «تأثیر نمایشی» همچون حمله نظامی و اشغال عراق، می‌توانسته بر کشورهای یاغی یعنی ایران، کره شمالی و چین و حتی در آینده بر دیگر کشورها باقی گزارده و آن‌ها را وادار سازد تا از رفتن هر چه بیشتر به سمت تولید و ساخت سلاح‌های کشتار جمعی که می‌توانند در برابر هژمونی ایالات متحده آمریکا در منطقه استراتژیکی همچون خلیج فارس، تأثیر گذار باشند پرهیز نمایند (Barton Gellman, 2008). این عنصر برآمده از دیدگاه مبتنی بر منطق دیک چینی، در کنار دلایل ارائه گردیده از سوی برخی از شاخص‌ترین سیاست‌گذاران در گیر منافع ژئوپلیتیک که شاید بتواند و یا نتواند در رابطه با پذیرش دیدگاه هنجاری نومحافظه کاران به کار گرفته شود، نقطه تأییدی بر این امر است که اندرو فلیبرت، تصویر ناکاملی در این زمینه ارائه داشته است. ما نیاز به رهیافتی نوین و متفاوت جهت ارائه هر چه بهتر توضیحات و توجیحات سازه انگارن در رابطه با فرهنگ استراتژیک آمریکا که منتج به تهاجم به عراق گردید، می‌باشیم.

۲-۲- مبانی نظری: سازه‌انگاری

سازه‌انگاری به واسطه مناظره سو، راسیونالیسم و رادیکالیسم وارد حوزه روابط بین‌الملل شد. آنچه به این جریان شدت بخشید، فروپاشی شوروی بود. به همین دلیل ورود سازه‌انگاری به روابط بین‌الملل اغلب با پایان جنگ سرد مرتبط است، رویدادی که نظریه‌های سنتی مانند رئالیسم و لیبرالیسم در توضیح آن ناکام ماندند (معینی و راسخی، ۱۳۸۹: ۱۸۴)؛ (Moeini & Rasekhi, 2009: 184). این شکست را می‌توان به برخی از اصول اصلی آن‌ها پیوند داد، همچون اعتقاد به اینکه دولت‌ها کشگران منافع شخصی هستند که برای قدرت رقابت می‌کنند و توزیع نابرابر قدرت بین دولت‌ها که موازنه قدرت بین آن‌ها را مشخص می‌کند. نظریات سنتی با تمرکز غالب بر دولت، فضای زیادی را برای مشاهده عاملیت افراد باز نکرده است. به هر حال این اقدامات مردم عادی بود که پایان جنگ سرد را تضمین کرد، نه اقدامات دولت‌ها یا سازمان‌های بین‌المللی. سازه‌انگاری، با این استدلال که جهان اجتماعی ساخته ماست، این موضوع را توضیح می‌دهد. در این نگرش، کشگران (غالباً زورمندان، همچون رهبران و شهروندان با نفوذ) به طور مستمر ماهیت روابط بین‌الملل را از طریق کنش‌ها و تعاملات خود شکل و تغییر می‌دهند (Lauterbach, 2011: 62). به گفته سازه‌انگاران، آمریکا وارد جنگ عراق گردید؛ زیرا هنجار فرهنگی استراتژیک غالب، یعنی تلاش برای ثبات ژئوپلیتیک از طریق بازدارندگی چندجانبه در پی حملات تروریستی یازدهم سپتامبر، برای دولت بوش ورشکسته به نظر می‌رسید.

حملات تروریستی یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱، موجب گردیدند تا نخبگان حاضر در دولت بوش تغییر رژیم دموکراتیک در عراق را به‌منابه تحمیل هنجاری بین‌المللی از سوی پلیس جهانی

¹. WMD

هژمونیک از ورای جنگ پیشگیرانه یک‌جانبه، تجویز می‌نمودند. با توجه به کاستی‌هایی که در ادبیات موجود وجود دارد، این مقاله به بررسی سازه‌انگاری از نبرد ایالات متحده آمریکا علیه عراق می‌پردازد.

سیاست خارجی آمریکا تا پیش از یازدهم سپتامبر، تحت تأثیر مستقیم فرهنگ استراتژیک غالب دوران جنگ سرد مبتنی بر هنجاری ساختاری و محافظه‌کارانه دال بر حفظ ثبات ژئوپلیتیک و پذیرش منافع آمریکا در ابعاد چندجانبه گرایانه بود که بیش و کم از پذیرش جهانی بهره می‌جست. این سیستم هرآنگاه نیاز به بکارگیری زور بود، وارد عمل می‌گردید. از این رو، جنگ خلیج فارس در حقیقت پاسخی در قبال تهدیدات صدام حسین در دوره‌ای بود که کویت به اشغال عراق درآمد که نهایتاً منجر به کنار نهادن سیاست پیشین آمریکا در دوران جورج بوش پدر دال بر حمایت از عراق دوران صدام حسین به‌عنوان متحد آمریکا در مقابل تهدیدات کشور انقلابی ایران، گردید. لیکن اینکه عراق صدام حسین کنترل منابع نفتی مهم و استراتژیک غرب آسیا (خاورمیانه) را به‌زور در اختیار خویش گرفته است و امنیت اقتصادی غرب را تهدید نماید، امری غیرقابل پذیرش بود. (Bob Woodward, 1991: 226)

رهیافت جاه‌طلبانه سازه‌انگاری می‌تواند دربرگیرنده این نکته باشد که هدف دولت بوش ناظر بر اعلام جنگ به عراق برآمده از پذیرش دو فاکتو، مفید بودن هنجار پیشنهادی جهت پیشگیری از جنگ می‌باشد که خود برآمده از پارادایم هژمونیک ناظر بر بخشی از دیدگاه نوین سازه‌انگاران اجتماعی بزرگ‌تر مرتبط با هژمونی حکمرانی جهانی، می‌باشد. این رهیافت به‌عنوان واکنشی در برابر شوک ناشی از حملات یازدهم سپتامبر سر برآورد و این مجوز را به آمریکا داد تا نشان دهد که می‌تواند به گونه‌ای موفقیت‌آمیز در کسوت پلیس جهانی وارد عمل و از گسترش سلاح‌های کشتارجمعی، ممانعت به عمل آورد. یک چنین روندی، همچنین این امکان را جهت آمریکا فراهم می‌آورد تا دست به پیشبرد پروژه عظیم و گسترده خود دال بر مهندسی اجتماعی در غرب آسیا آن نیز در راستای کمک به براندازی رژیم‌های خودکامه در این نقطه از جهان و جایگزین ساختن آن‌ها با حکومت‌های مردم‌پایه، تضمین دسترسی به منابع نفت و گاز در این منطقه حساس و مهم از نقطه‌نظر ژئوپلیتیک با اعمال اهرم کنترل در برابر گسترش سلاح‌های کشتارجمعی در سطح کشورهای خودکامه منطقه و تأمین امنیت اسرائیل، عمل نماید که همگی از فاکتوهای مهم در یک چنین دیدگاهی محسوب می‌گردند. لیکن کاربرد و اعمال پارادایم پیش اشاره رفته از سوی دولت بوش، تلاشی در راستای احیای هویت آمریکا و روابط این ابرقدرت با دیگر کشورهای جهان، محسوب می‌گردد، از این‌رو چگونگی رسیدن آمریکا به اهداف خود از اهمیت به‌سزایی برخوردار خواهد بود.

این استراتژی نوین که ناظر بر جلوگیری از بروز جنگی نوین به معنای کنار نهادن روند ناظر بر جستجوی راه‌های تحقق ثبات به‌عنوان مهم‌ترین هدف ژئوپلیتیک در این عرصه محسوب می‌گردد

که حداقل شامل رها نمودن بدیل ناظر بر مذاکره با حکومت‌های یاغی و در تضاد با اهداف آمریکا در منطقه خاورمیانه، می‌باشد. آمریکا جهت تحقق اهداف ژئوپلیتیکی، امنیتی و منافع اقتصادی خویش از ورای تحمیل دیدگاه‌های خویش بر منطقه و بازپیرایی این منطقه از جهان بر مبنای دیدگاه‌ها و اهداف خویش، تلاش خواهد نمود. چنین روندی، می‌تواند از تغییر رژیم‌ها، در رابطه با کشورهایی که در توسعه و ساخت سلاح‌های کشتار جمعی فعال می‌باشند، آغاز گردد تا به‌عنوان درس عبرتی جهت دیگر کشورها و کنشگران در تضاد با آمریکا، تلقی گردد (Flibbert, 2006)؛ زیرا آمریکا نمی‌تواند به انتظار بنشیند تا مورد تهاجم واقع گردیده و عواقب هول‌انگیز ناشی از یک چنین حملاتی را پذیرا گردد.

۳- از داکترین واینبرگر پاول تا انتخابات سال ۲۰۰۰

برداشت به عمل آمده از منطق هنجاری فرهنگ استراتژیک آمریکا که آبخشور آن واقعیت‌های دو ژوره، بودند نهایتاً در گستره زمانی دچار دگردیسی گردیده و تبدیل به واقعیت‌های دو فاکتو، گردیده‌اند که نظم‌دهنده چگونگی پیاده‌سازی داکترین واینبرگر-پاول، در هنگامه جنگ خلیج‌فارس بودند. لازم به یادآوری است که فرانزیه دهه هشتاد استراتژی امنیت ملی آمریکا سال ۲۰۰۲، به مثابه نقشه راه رسمی سیاست‌گذاری امنیت ملی آمریکا، تبلور یافته و شکل دهنده نحوه عملکرد دولت بوش دوم (بوش پسر) در قبال حوادث یازدهم سپتامبر، بوده است. در این راستا، تصمیم بر آن گرفته شد تا نیروهای آمریکایی نباید به جنگی گسیل گردند مگر آنکه اعزام این نیروها جهت منافع آمریکا حیاتی محسوب گردد و پیروزی در آن جنگ و برخورداری از حمایت افکار عمومی آمریکایی در آن محرز باشد. یک چنین احتیاط‌کاری در تضاد کامل با به جریان انداختن جنگ پیشگیرانه بود. لحن مآل‌اندیشانه این داکترین موجب گردیده است تا آن را کاملاً در تضاد با آرمان‌گرایی‌های مسیحائی و یلسونی و اهداف جاه‌طلبانه ناظر بر گسترش هژمونی آمریکایی قرار می‌دهد که می‌توان آن را در پارادایم هژمونیک پیشنهادی آمریکا در جریان جنگ دوم دولت بوش، آنگاه که بوش جوان و رایس، داکترین واینبرگر-پاول را پس از حوادث یازدهم سپتامبر، به کناری نهادند، مشاهده نمود.

از دید لوئیس لیبی، چندجانبه‌گرایی تا پیش از وقایع یازدهم سپتامبر، موجب خنثی گردیدن سیاست آمریکا دال بر تقویت همکاری‌های حمایت‌گرانه نیم‌بند با رژیم‌های خودکامه در غرب

¹. Regime Change

². The Mission Enjoyed

³. George W. Bush

⁴. Lewis Libby

آسیا گردید. این همکاری در دوران دولت کلینتون، موجب رشد بذر تروریسم بر علیه آمریکا گردید، اعمالی که در آن بازه زمانی از سویی موجب تقویت پاسخ‌دهی نظامی آمریکا در قبال این گونه اقدامات و از سوی دیگر موجب تضعیف اقدامات دیپلماتیک و ژست‌های دیپلماتیک بی‌حاصل گردیدند (Nicolas Lemann, 2011: 263-65). لیبی، نهایتاً این گونه نتیجه‌گیری می‌نماید که چندجانبه‌گرایی به همان‌سان که در تقابل با نظام هژمونیک قرار دارد موجب گردیده است تا این گونه به نظر برسد آمریکا فاقد توان دفاع از خویش است؛ بنابراین تفکری از این دست‌نشان از آن دارد که منطق بزرگ‌تری در پس سیاست مبتنی بر حمایت از پارادایم مبتنی بر استراتژی فرهنگی هژمونیک تجدیدنظرطلب، قرار دارد که در نهایت امر می‌تواند جانشین منطق برآمده از شرایط ایستائی، دوران جنگ سرد، گردد.

نومحافظه‌کاران، با نظر داشت تجربه جنگ عراق بر این باور می‌باشند که سیاست‌گذاری هژمونیک می‌بایستی دچار تحول گردد. از جمله نومحافظه‌کاران سنت‌گرایی همچون دانلد رامسفلد، تأکید داشتند که جنگ عراق در واقع فرصت از دست رفته‌ای برای آمریکا بوده است که می‌توانست از فرصت پیش‌آمده جهت تثبیت حکمرانی جهانی^۲ خود «مبتنی بر نیات خیر ناشی از نظام هژمونیک آمریکایی» بهره‌جوید و از قدرت نظامی خویش از سر برآوردن هرگونه حرکت خصمانه‌ای علیه منافع خود و ظهور رقیب نوینی در عرصه جهانی در آینده ممانعت به عمل می‌آورد. بنابر نظر نومحافظه‌کاران یک کلانتر آمریکایی هژمونیک می‌تواند به‌عنوان حافظ صلح در جهان مطرح گردد. در واقع نومحافظه‌کاران بر این باور می‌باشند که راضی نگاه‌داشتن چندجانبه‌گرایانه صدام حسین در دوران دولت‌های رونالد ریگان^۳ و جرج بوش پدر، آن نیز بنابر منطق سیاست واقع‌گرایانه، در سال‌های بعد به‌سان بمبی عمل نمود که نهایتاً مقابل صورت آمریکا منفجر گردید که اوج صدمات ناشی از این انفجار در زمان اشغال کویت از سوی عراق نمود یافت. در کوتاه‌سخن پارادایم پیشنهادی هژمونیک ضمن مطرح نمودن بایسته بودن سیاست حفظ و استفاده از چماق بزرگ جهت برخورد با دولت‌های یاغی و رقیب، بر جنبه‌گیرائی بس غریب آن برای نومحافظه‌کاران تأکید می‌ورزد!

۴ - محدودیت‌های پیشنهاد نومحافظه‌کاران پیش از حملات یازدهم سپتامبر

علاقه‌مندی سیاست‌گذاران دولت بوش پدر به سیاست‌های نومحافظه‌کارانه حتی پیش از بروز حوادث یازدهم سپتامبر نیز بر همگان آشکار بود. به‌عنوان نمونه عدم اعتماد به نهادهای چندجانبه‌گرا

¹. Status Quo

². Global Governance

³. Real Politique

زمانی خود را آشکار نمود که دولت بوش، پروتکل‌های حفاظت از محیط‌زیست کیوتو^۱ را رد، از پیمان عدم توسعه موشک‌های هسته‌ای قاره‌پیما خارج، پیمان عدم استفاده از مین‌های زمینی^۲ را خنثی و برنامه جامع عدم انجام آزمایش‌های هسته‌ای^۳ را اجرا ننمود. علاوه بر این از این موضوع ممانعت به عمل آورد که پرسنل نظامی و شهروندان آمریکایی را بتوان در دیوان بین‌المللی جنائی^۴ محاکمه نمود. این دولت در کمتر از شش ماه از روی کار آمدن اقدام به خروج از شش پیمان‌نامه بین‌المللی مهم جهانی نمود (Stefan Halper and Jonathan Clarke, 2004: 121).

چنین اقداماتی در راستای بر هم زدن هرگونه ابتکار عمل مبتنی بر چندجانبه‌گرایی کاملاً هم‌راستا با سیاست‌گذاری دفاعی سال ۱۹۹۲، تهیه‌گردیده از سوی نومحافظه‌کاران پرنفوذی بود که در دولت جرج بوش حضور داشتند، افرادی همچون پل ولفویترز^۵ و لیبی و به‌ویژه وزیر دفاع وقت چینی که علناً این بحث را مطرح نمود که در صورت لزوم و به‌منظور مواجهه با قدرت رقیب احتمالی که منافع آمریکا را تهدید می‌نماید می‌بایستی از آمادگی لازم جهت استفاده از حملات پیش‌دستانه بهره‌جست. در آن دوره زمانی که هنوز دست‌آویزی همچون حملات تروریستی یازدهم سپتامبر به وقوع نپیوسته بودند، افشا‌گردیدن سیاست‌گذاری دفاعی ۱۹۹۲ توسط روزنامه نیویورک‌تایمز^۶ موجب واکنش‌های منفی گسترده‌ای در سطح داخلی و بین‌المللی گردید که در نهایت امر موجب تجدید نظر در رهنمودهای نهائی این سیاست‌گذاری دفاعی و تأکید دگرباره بر اصول اساسی مبتنی بر چندجانبه‌گرایی، تنش‌زدائی و استراتژی مهار همه‌جانبه گردید. در این راستا، لازم به یادآوری است که تا پیش از وقایع یازدهم سپتامبر، علیرغم وجود محدود برخی هم‌نظری‌ها در سیاست‌گزاران و نومحافظه‌کاران اصلی دولت بوش، توانایی عملی هر یک از این گروه‌ها در رسیدن به اهداف مشترکشان به‌شدت به کناری نهاده شد (Stefan Halper and Jonathan Clarke, 2004: 121).

بسیاری از نومحافظه‌کاران و سیاست‌گزاران اصلی دولت بوش که از عملکرد دولت دموکرات بیل کلینتون^۷ به‌ویژه در رابطه با نوع برخورد با دولت‌های یاغی ناراضی بودند، بر استراتژی فرهنگی مبتنی بر بازسازی آمریکا و سیاست‌گذاری در زمینه امنیت ملی برآمده از یک چنین دیدگاهی در تقابل با سیاست‌های دولت کلینتون، تأکید ورزیدند. از جمله رامسفلد که در سال ۱۹۹۸ هنگام

¹. Kyoto Protocol

². Land Mine Treaty

³. Comprehensive Test Ban Treaty

⁴. International Criminal Court

⁵. Paul Wolfowitz

⁶. New York Times

⁷. Bill Clinton

ریاست کمیسیون ورود آمریکا به پیمان‌نامه موشک‌های بالستیک، این بحث را مطرح نمود که قدرت‌های نوظهور برخلاف برآورد آژانس‌های امنیتی با بهره‌مندی از پختگی بسیار تهدید اصلی علیه منافع آمریکا محسوب می‌گردند. تا پیش از وقایع یازدهم سپتامبر، اقدامات تحریک‌آمیزی که می‌توانستند توجیه‌کننده نقطه نظرات نومحافظان باشند در نزد افکار عمومی و سیاست‌گزاران آمریکایی مقبولیت نداشتند و ابراز نظرهایی دال بر نیاز به دگرگون‌سازی هنجارهای دوران جنگ سرد در رابطه با سیاست‌گذاری امنیت ملی آمریکا، موردپذیرش سیاست‌گزاران این کشور نبودند. ضرورت تجدیدنظر در این سیاست‌گذاری به‌ویژه برآمده از این واقعیت بود که برخلاف گذشته که صرفاً از رقبای سنتی آمریکا یعنی روسیه و چین نام برده می‌شد این بار حتی به کشورهای هم‌پیمان این کشور در اروپا اشاره داشت. نامه سرگشاده‌ای که از پروژه سده نوین آمریکایی^۱ نشأت می‌گرفت و در آن از آمریکا درخواست می‌گردید تا خود را به سرنگونی رژیم صدام حسین، متعهد نماید در نهایت امر موجب عملی گردیدن حمله نظامی به عراق گردید (شفاعت و همکاران، ۱۴۰۰: ۱۰۸)؛ (Shafaat and others, 2021: 108)، لیکن تلاش‌ها جهت سرنگون ساختن این دولت محدود به اقداماتی محدود و محتاطانه در چارچوب اقدامات دولت کلینتون و ستاد فرماندهی ایالات متحده آمریکا^۲ گردیدند و دلیل آن نیز مبتنی بر این واقعیت بود که تفکر حاکم بر سیاست‌گزاران و فرماندهان وقت آمریکا مبتنی بر هنجارهای برآمده از پارادایم جنگ سرد یعنی سیاست مهار همه‌جانبه بودند و بس.

استراتژی فرهنگی آمریکا در دوره آغازین دولت بوش بر مبنای پارادایم جنگ سرد تبلور یافته بود و جهت‌گیری اصلی سیاست‌گزاران شاخص و برگزیده دولت بوش تا پیش از وقایع یازدهم سپتامبر در رابطه با عراق غالباً مبتنی بر نوعی رئالیسم احتیاط‌آمیز بود که نمود اصلی آن را می‌توان در بیانات احتیاط‌آمیز بوش و وزیر امور خارجه وی رایس، دال بر اقدام در راستای سیاست‌های کلاسیک مبتنی بر تنش‌زدائی، سراخ نمود (Condoleeza Rice, 2000: 61). هم‌راستا با رایس، چینی، نیز به گونه‌ای مشابه پیگیر سیاست‌گذاری مبتنی بر مهار مشابه دوران کلینتون بود.

۴-۱- یازدهم سپتامبر و هنجار مبتنی بر پارادایم نومحافظه‌کارانه

کارگزاران هنجار نومحافظه‌کارانه در پی بروز حوادث یازدهم سپتامبر لحن کلامی خویش را هر چه بیشتر تهاجمی نمودند و در این رابطه اعتبار هنجارهایی را که در دوران جنگ سرد شکل‌دهنده استراتژی آمریکا بودند را مورد پرسش قرار دادند و بر لزوم دست‌یازیدن به جنگ‌های پیش‌دستانه بیش‌ازپیش، تأکید ورزیدند. ریچارد پرل^۳ و پل ولوویتز، از پیشروان این حرکت نوین نومحافظه‌کاران محسوب می‌گردیدند و بر این نکته تأکید داشتند که: «رئالیسم با نزدیک‌بینی

¹. Project for the New American Century

². US Central Comand

³. Richard Perle

غیرواقعی خویش موجب فراهم آمدن فراغت بال شیطان گردیده است». بنابر نظر ولفوویتز، «تفکر اینکه ما قادر خواهیم بود تا بیست سال آتی وضعیت کنونی خاورمیانه به‌ویژه پس از وقایع یازدهم سپتامبر را که تبدیل به گاهواره زایش رادیکالیسم و تغذیه‌کننده تروریسم گردیده است را حفظ نمائیم، فکر کاملاً اشتباهی است».

دیوید فروم و پرل، حتی پا را فراتر نهاده اعلام داشتند که صدام حسین و رژیم بعثی عراق حتی پیش از تهاجم و اشغال کویت و سپس حملات یازدهم سپتامبر، تهدید بنیادی علیه آمریکا و منافع این کشور محسوب می‌گردیدند بنابراین حتی آن زمان نیز می‌بایستی به این تهدیدات به سان تهدیدات اساسی علیه منافع آمریکا نگریسته می‌شد (Frum and Perle, 2003: 129-37). چنین اظهاراتی خود برآمده از دیدگاه‌های تجلی‌یافته در سخنان داگلاس فیث^۱، مبنی بر تأکید بر این نکته دارد که تروریسم و سازمان‌های تروریستی در درازمدت قادر به حفظ توان رزمی و عملیاتی خویش بدون پشتیبانی یک دولت دارای حاکمیت نمی‌باشند از این‌روی جهت موفقیت در سرکوب گروه‌ها و سازمان‌های تروریستی می‌بایستی دولت‌های دارای حاکمیت حامی این سازمان‌ها را سرکوب و از میان برداشت. یکی از افرادی که زمینه‌ساز عملی گردیدن برنامه نومحافظه‌کاران در حمله به عراق تحت حکومت صدام حسین گردید کسی نبود جز کن ادلمن^۲ که در سرمقاله روزنامه واشینگتن پست^۳، بر این نکته تأکید ورزید که به اعتقاد وی نابودی توان نظامی صدام حسین و آزادسازی عراق باید هم‌راستا با توسعه و ارتقای توان رزمی و تهاجمی آمریکا و نابودی توان رزمی عراق صورت پذیرد پس اعمال تحریم‌های همه‌جانبه درازمدت بستر اجتماعی، اقتصادی و نظامی لازم در این رابطه را به‌خوبی فراهم خواهد آورد (Ken Adelman, 2002: A27). درنهایت امر کن ادلمن، در بیانیه نهائی خویش بر بستر فکری نومحافظه‌کاران که مبتنی بر یک‌جانبه‌گرایی و جنگ هژمونیک پیشگیرانه بود تأکید ورزید و اعلام داشت که پیش از هر چیز باید به فکر سرکوب دشمنان رده نخست یعنی دولت‌هایی که تأمین‌کننده منابع مالی سازمان‌های تروریستی می‌باشند و مترصد فرصت جهت دست‌یابی به سلاح‌های کشتار جمعی می‌باشند، بود و در مرحله دوم، باید به فکر ارتقای سطح توان رزمی و فن‌آوری پیشرفته نظامی آمریکا بود چه آنکه این خود به‌عنوان عامل کاهش‌دهنده تلفات و هزینه‌ها در طول جنگ‌ها خواهد گردید و در کنار این اقدام باید جذابیت حکومت‌های دموکراتیک در سطح جهان را افزایش بخشید. سوم آنکه حذف تهدید و جایگزینی آن توسط کشورهای که از نقطه‌نظر ایدئولوژیک مبتنی بر دموکراسی هستند و کشورهای راضی محسوب می‌گردند را می‌توان به‌موجب تحول اساسی از نقطه‌نظر ژئوپلیتیک در منطقه‌ای همچون

^۱. Douglas Feith

^۲. Ken Adelman

^۳. Washington Post

غرب آسیا که منطقه مسئله‌داری محسوب می‌گردد، ارتقا بخشید. لیکن همان‌گونه که اکثر قریب به اتفاق متفکرین عرصه علم روابط بین‌الملل اذعان دارند در پی بروز حملات یازدهم سپتامبر، هیچ‌یک از این اظهارات «آرمانی» برآمده از دیدگاه‌های مبتنی بر نومحافظه‌کاری آمریکایی، در جهان به‌ویژه در آسیای غربی، صورت تحقق به خود نگرفتند بل در طول زمان بر پیچیدگی‌های منطقه‌ای بیش‌ازپیش افزوده گردید.

۴-۲- استراتژی امنیت ملی ۲۰۰۲ ایالات متحده آمریکا

آمریکا در سال ۲۰۰۲، یعنی دوره زمانی که از تهدیدهای ناشی از دوران جنگ سرد و سیاست‌های مبتنی بر مهار چندجانبه در قبال اتحاد جماهیر شوروی و کشورهای اقمار آن سخنی در میان نبود، نیازمند ساختار هنجاری نوینی بود تا از توان لازم جهت برخورد با تهدیدات برآمده از فعالیت‌های ناشی از رادیکالیسم و فن‌آوری نظامی که می‌توانست مورد بهره‌برداری کشورهای رقیب آمریکا قرار گیرند، ممانعت ورزد. سخن از ساختار هنجاری نوینی مبتنی بر برخورد پیشگیرانه و قاطع با تهدیدات نوین علیه منافع آمریکا بود و از واعظان اصلی این دیدگاه در چارچوب استراتژی امنیت ملی ۲۰۰۲ آمریکا، کسی نبود جز کاندولیزا رایس. نقطه آغازین شکل‌گیری این استراتژی همانا هنگام مطرح‌گردیدن این پرسش بود که آیا آمریکا پیروز نبرد عرصه آرمان‌خواهی‌های برآمده از آزادی‌خواهی، برابری و دموکراسی در برابر رژیم‌های تمامیت‌خواه بوده است یا خیر و چون پاسخ با توجه به فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی مثبت بود لازم به تأکید بر این موضوع می‌گردید که این پیروزی‌ها نشان از آن داشته‌اند که مدل آمریکایی که مبتنی بر لیبرال دموکراسی مستقر بر نظام بازار آزاد است از ظرفیت لازم جهت تسری یافتن به تمامی کشورهای جهان برخوردار است و در نهایت امر مسئولیت حفاظت از آن نیز بر عهده آمریکا در کسوت کشور هژمون خواهد بود. در دوران جنگ سرد، تنش‌زدائی میان ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی به‌خوبی کارکرد مناسب خویش را به نمایش نهاده بود لیکن بنابر نظر نومحافظه‌کاران نمی‌توان از تنش‌زدائی مشابهی در قبال رهبران کشورهای دیگری که به ظن ایشان کشورهای یاغی محسوب می‌گردند و از ریسک کردن و خرج کردن از جان و منابع ملی اتباع خویش جهت ضربه زدن به آمریکا ابایی ندارند، دفاع نمود. از این‌روی به هر میزان درجه تهدید بالاتر باشد به همان میزان خطر انفعال و بی‌اقدامی در رابطه با تهدید رو به گسترش، بیشتر و ژرف‌تر خواهد بود؛ بنابراین نیاز به اقدامات پیش‌دستانه جهت دفاع از منافع آمریکا بیشتر خواهد بود حتی اگر هنوز اطمینان کامل از نوع و محل اقدامات تروریستی با قاطعیت تام حاصل نیامده باشد (George Bush, 2002: 13-16).

در آن بازه زمانی توجیه‌کننده اقدامات آمریکا آن نیز در خارج از چارچوب قوانین شناخته شده حقوق بین‌الملل همانا قدرت نظامی گسترده این کشور و توجیه اخلاقی مقابله به‌مثل در برابر حملات تروریستی یازدهم سپتامبر در آمریکا، بود. بوش، حتی هنگامی که درخواست خویش مبنی بر تأیید حمله نظامی به عراق را به شورای امنیت سازمان ملل متحد ارائه داشت با صراحت تام اعلام داشت

که: «یا سازمان ملل متحد به وظیفه بنیادی خویش در قبال این اقدامات عمل و قطعنامه‌های مربوطه را صادر خواهد نمود و یا اینکه این موضوع اصلاً برای ما اهمیتی نخواهد داشت و ما آن کاری که لازم است را صورت خواهیم داد». از سوی دیگر رایس، ضمن اشاره به دیدگاه‌های رابرت کاگان،^۱ نومحافظه کار و استراتژی امنیت ملی ۲۰۰۲، اعلام داشت که: «ایالات متحده آمریکا تا هر زمان که بنیه دفاعی و رزمی خویش را حفظ نماید کشور بسیار ویژه‌ای در عرصه جهانی باقی مانده و توازن قوا را به سود آزادی حفظ خواهد نمود».

رفتار دولت بوش از دید سازه‌انگاران که منجر به حمله به عراق گردید نشانه دیگری از این واقعیت بود که چگونه از جنگ برای بازپیرائی هنجارهای فرهنگ استراتژیک که هدایت سیاست‌های ناظر بر امنیت ملی آمریکا را شکل می‌بخشیدند، بهره گرفته می‌شود. رامسفلد و تیم همراه وی به فاصله چند ساعت پس از حمله به برج‌های دوقلوی مرکز تجارت جهانی، انگشت اتهام خویش را نه تنها به سوی اسامه بن لادن، بل به سوی صدام حسین و عراق نشانه رفتند و اعلام داشتند که باید به سراغ این دور رفت. رامسفلد، یک روز بعد از حملات یازدهم سپتامبر و در جریان نشست جنگی دولت بوش، این گونه ابراز نظر داشت: «آیا این حملات فرصت مغتنمی جهت حمله به عراق محسوب نمی‌گردند». ولفوویتز، نیز در جریان نشست دیگری در پانزدهم سپتامبر، بر حمله هم‌زمان هم به افغانستان و هم به عراق تأکید ورزید این علیرغم این واقعیت که وی خود تأکید داشت که نقش عراق در حملات یازدهم سپتامبر به میزان ده تا پانزده درصد، بیش نیست. در ژوئیه ۲۰۰۲، سر ریچارد دیر لائو، رئیس سازمان امنیت بریتانیا در جریان نشست دولت بریتانیا در خانه شماره ۱۰ داوینگ ستریت، اذعان داشت که: «بوش، خواستار برکناری صدام حسین از طریق اقدام نظامی و با توجیه تروریسم و سلاح‌های کشتار جمعی، است» (Mark Danner, 2006: 7). به کوتاه سخن در کمتر از هشت ماه از پایان جنگ در افغانستان، سیاست‌گزاران اصلی کاخ سفید هم‌راستایی و هم‌کلامی خود را با دیدگاه نومحافظه کاران و تأکید بر جنگ با عراق را به گونه‌ای آشکار ابراز داشتند. در نهایت امر دولت بوش و کاخ سفید هم‌راستا با دیدگاه نومحافظه کاران در این رابطه توانستند افکار عمومی آمریکایی‌ها را با آغاز جنگ با صدام حسین و رژیم بعث عراق با خود هم‌راستا سازند. همان‌گونه که استفان هالپر و جانانان کلارک (Stefan Halper and Jonathan Clarke, 2004: 121)، بدان اشاره نموده‌اند نومحافظه کاران آن‌چنان استادانه گفتمانی سیاسی را پس از حملات یازدهم سپتامبر، پدید آوردند که عملاً عراق را مرتبط با حملات یازدهم سپتامبر، معرفی نمودند. در واقع آنگاه که عراق گزارش ۱۲,۲۰۰ صفحه‌ای خود ناظر بر حجم زرادخانه خود را در هفتم دسامبر به سازمان ملل متحد ارائه داشت، دولت آمریکا با حذف هشت فراز از گزارش مربوطه این‌گونه اظهار داشت که: «این بیانیه تلاش‌های صورت پذیرفته در راستای تهیه اورانیوم از نیجر را

^۱. Robert Kagan

نادیده انگاشته است». نتیجه آنکه، دولت بوش با موفقیت تام (حداقل تا زمان برافروخته گردیدن آتش شورش‌های داخلی بر علیه حضور نیروهای آمریکایی که عراق را تسخیر نموده بودند)، بیشترین میزان حمایت آمریکایی‌ها را در رابطه با حمله به عراق به‌عنوان بخشی از استراتژی بزرگ‌تر در قبال استراتژی هنجار سازی را کسب نموده بود.

۴-۳- سقوط پارادایم پیشنهادی

موضع‌گیری هژمونی دو فاکتو ایالات متحده آمریکا بزرگ‌ترین دست آورد در زمینه کسب پذیرش جهانی جهت پارادایم هژمونیک پیشنهادی، محسوب می‌گردید. در سطح داخلی قطعنامه صادره از سوی کنگره آمریکا در اکتبر ۲۰۰۲، عملاً مجوز استفاده از زور را تأیید و استراتژی امنیت ملی ۲۰۰۲، نیز فراهم آورنده مجوز اجرایی آن را در راستای اجرایی نمودن استراتژی بزرگ و نوین آمریکا که هم‌راستا با اعمال هنجار هژمونیک برتری طلبانه همه‌جانبه آمریکا در عرصه بین‌المللی به‌ویژه در قبال تهدیدات عراق و اشغال کویت و تقویت‌کننده جایگاه پارادایم موردعلاقه نومحافظه‌کاران در این عرصه بود را فراهم آورد. همان‌گونه که کاگان، ابراز نظر می‌دارد: «برای آمریکایی‌ها وجود یک چنین قانونی به‌مثابه اهمی جهت تنظیم رفتارهای بین‌المللی محسوب می‌گردد و اگر این قانون وجود دارد به دلیل آن است که آمریکا در کسوت یک ابرقدرت خواهان وجود آن است و در این راستا از تمامی زور و امکانات خویش جهت حفظ و پیشبرد این قانون استفاده خواهد نمود» (Robert Kagan, 1998: 95). از این‌روی، دیدگاه وی مطابق با دیدگاه اکثریت اعضای دولت بوش، دال بر اینکه دیگر کشورهای بزرگ ترجیح می‌دهند تا مدیریت نظام بین‌الملل بر عهده یک ابرقدرت در کسوت یک هژمون خیرخواه باشد تا بر عهده کنشگران گوناگون، بود. با توجه به این واقعیت که پارادایم پیشنهادی هژمونیک که مورد حمایت دولت بوش بود هیچ‌گاه نتوانست به اهداف موردنظر خود دست‌یافته و یا حتی به تحقق این اهداف نزدیک گردد، خود تأییدی بر عدم موفقیت و سقوط هنجار موردنظر می‌باشد. پارادایم پیشنهادی نومحافظه‌کاران، موجب بروز مخالفت همگانی با آن گردید. مخالفتی نه تنها از سوی روسیه و چین، بل از سوی هم‌پیمانان اروپایی آمریکا و ژاپن ابراز گردید. تنها کشوری که از این میان از این پارادایم حمایت نمود اسرائیل بود. هنگامی که آمریکا تهاجم خود به عراق را آغاز نمود تعداد کشورهای که از نقطه‌نظر فنی در چارچوب سند «هم‌پیمانی اراده‌ها»، از این تهاجم حمایت نمودند ۵۰ کشور بود و تنها بریتانیا و استرالیا نقش عملی را در همراهی آمریکا ایفا داشتند. لیکن تلاش دگرباره آمریکا جهت کسب رأی موافق و قطعنامه پشتیبانی شورای امنیت سازمان ملل متحد با مخالفت شدید روسیه، چین، آلمان، فرانسه، کانادا و اعضای غیر دائم شورای امنیت که به مخالفت با آمریکا و بریتانیا برخاسته بودند، به گونه‌ای فاجعه‌بار شکست خورد.

¹. Coalition of wills

بنابراین پارادایم هژمونیک پیشنهادی که قرار بود فرهنگ استراتژیک آمریکا و سیاست امنیت ملی این کشور را متحول سازد، عملاً بر اثر تأکید بر یک‌جانبه‌گرایی و بروز بی‌ثباتی‌های گسترده در کشورهای منطقه خاورمیانه به‌ویژه در عراق و سوریه و گسترش فعالیت‌های تروریستی گروه‌های وابسته به افراط‌گرایی اسلامی نوع وهابی و سلفی، فروپاشید. البته برخی از پژوهشگران این بحث را مطرح می‌سازند که این فروپاشی حاصل فاکتورهایی همچون بروز ناگهانی احساس شکنندگی در شهروندان آمریکایی در پی حوادث یازدهم سپتامبر و اینکه حس برخورداری از قدرتی شگرف و در هم کوبنده، دیگر به گذشته تعلق داشته و جهان دگرباره وارد پارادایمی مبتنی بر هنجار برآمده از استراتژی فرهنگی دوران جنگ سرد گردیده است. هم‌زمان رابرت گیتس، جانشین داندل رامسفلد، گردید و مصلحت‌طلبانی همچون رابرت زولیک، جانشین نیکولاس برنز، گردیدند و مذاکره‌کننده آمریکا با کره شمالی کریستوفر هیل، جانشین نومحافظه‌کارانی همچون ولفوویتز، فیث و بولتون، گردیدند. در نهایت، با روی کار آمدن پرزیدنت باراک اوباما، روند خروج نیروهای آمریکایی از عراق شتاب بیشتری یافت. در مجموع می‌توان این‌گونه اذعان داشت که نتیجه آزمایش موردی پیش اشاره رفته بسیار ناامیدکننده بود آن نیز تا حدی که موجب بی‌اعتباری هنجاری گردید که ادعای جانشینی هنجارهای دوران جنگ سرد را داشت (Baker and Thomas E. Ricks, 2006).

نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر تلاش داشت تا بر اساس یک چارچوب توصیفی-تحلیلی، ایالات متحده آمریکا و جنگ عراق در پرتو سازه‌انگاری و استراتژی فرهنگی را مورد بررسی قرار دهد. در این پژوهش صرفاً بررسی تاریخی حمله آمریکا به عراق نبود. هدف این پژوهش این نبود که جنگ ۲۰۰۳ را به صورت جامع و کامل تجزیه و تحلیل تاریخی کند؛ چرا که مقاله و کتب متعددی در این راستا نگاشته شده است. اما این پژوهش بر عکس پژوهش‌های انجام شده تلاش کرد تا حمله آمریکا به عراق را در پرتو سازه‌انگاری و استراتژی فرهنگی مورد بررسی دهد. در واقع نویسندگان این مقاله به این جمع‌بندی رسیده‌اند که فرهنگ استراتژیک از دید محافظه‌کاران محصول هنجارها و نهادهای فرهنگ‌سازی همچون کارگزاران هنجارها، می‌باشد. از این‌رو محافظه‌کاران، نظر بر آن دارند که دلیل حمله آمریکا به عراق در راستای این هدف بود تا هنجارهای برآمده از فرهنگ استراتژیک تبلور یافته بر مبنای منطبق دوران جریان جنگ سرد را از ورای اعمال روند پیشنهادی نوینی که مبتنی بر تشویق تغییر رژیم‌های خودکامه بر بستری دموکراتیک حتی از ورای دست‌یازیدن به قدرت نظامی می‌باشد را عملی سازد. پارادایم پیشنهادی در جریان جنگ عراق مبنی بر پیشگیری از جنگ

¹. Christopher Hill

². Barak Obama

که از سوی کارگزاران هنجار نومحافظه کارانه و محافظه‌کاران سنتی حاضر در دولت بوش، پشتیبانی می‌گردید، در نهایت امر در تلاش خود مبنی بر جایگزین نمودن استراتژی‌های مهار چندجانبه و حفظ وضع موجود ژئوپلیتیک شکست خورد. این هنجار پیشنهادی بخشی از استراتژی انقلابی بزرگ‌تری بود که از سیاست‌گذاری مبتنی بر پارادایم جنگ پیشگیرانه حمایت و گسترش دموکراسی در سطح جهان از سوی کشور هژمون یعنی آمریکا حتی از ورای اعمال زور را کاملاً توجیه می‌نمود. در این راستا، گروه‌بندی‌های نوین بین‌المللی همچون «هم‌بیمانی‌های اراده‌ها» و استراتژی امنیت ملی ۲۰۰۲، فراهم آورنده سندیتی مشروعیت بخش در زمینه سیاست‌گذاری‌های نوین محسوب می‌گردند. از این‌روی، فرهنگ استراتژیک آمریکایی و سیاست‌گذاری امنیت ملی آمریکا در حد محدودی هم‌راستا با پارادایم پیشنهادی موردنظر نومحافظه‌کاران گردیدند، لیکن در بازه زمانی کنونی این‌گونه به نظر می‌رسد که این روند در حال بازگشت به برخی طیف‌های برآمده از پارادایم هنجار دوران جنگ سرد، است. در کوتاه‌سخن، جنگ عراق، از دید تئوری سازه‌انگاری نه تنها در کار خویش مبنی بر نشان دادن اعتبار دیدگاه نوین آمریکایی مبتنی بر فرهنگ استراتژیک نوین شکست خورد بل پارادایمی را که این چنین بدان دل‌بسته و در تلاش بود تا آن را در سطح جهانی اعتلا بخشد را دچار خدشه‌ای سنگین نمود.

منابع فارسی

۱. شفاعت، محمدرضا، امام جمعه زاده، سید جواد، مسعودنیا، حسین. (۱۴۰۰). بررسی عوامل و زمینه‌های مؤثر بر امکان ظهور دوباره داعش در عراق. *فصلنامه مطالعات بین‌المللی*، ۱۸(۲)، ۱۱۹-۱۰۱. doi: 10.22034/isj.2021.235284.1146
۲. معینی علمداری، جهانگیر، راسخی، عبدالله. (۱۳۸۸). روش‌شناسی سازه‌انگاری در حوزه روابط بین‌الملل. *فصلنامه علمی تحقیقات سیاسی و بین‌المللی*، ۱(۴)، ۲۱۴-۱۸۳.

English References

1. Andrew, F. (2006). The Road to Baghdad Ideas and Explanations. *Security Studies*, 15(2), 310-18, 325-29.
2. Andrew, F. (2006). The Road to Baghdad Ideas and Explanations, *Security Studies*, 310-14, 341-49; Lott, Creatine Insecurity, 150-55; and Monten, Roots of the Bush Doctrine, 140-53.
3. Barton, G. (2008). *Angler: The Cheney Vice Presidency*, New York: Penguin Press.
4. Bob, W. (1991). *The Commanders* (New York: Simon & Schuster, <https://www.simonandschuster.com/books/The-Commanders/Bob->

¹. Coalitions of the Wills

[Woodward/9780743234757](https://doi.org/10.1017/S0022216X07004757)

5. Berger, T. (1998). *Cultures of Antimilitarism*, Baltimore: John Hopkins University Press.
6. Colin S, G. (1984). *Comparative Strategic Culture*, Parameter, Winter, <https://press.armywarcollege.edu/parameters/vol14/iss1/13/>
7. Condoleezza, R. (2000), Promoting the National Interest, *Foreign Affairs* 79, *January/February*
8. Finnemore, m. Sikkink, s. (2003). International Norm Dynamics, *International Organization*, No. 4, pp. 887-917.
9. Forest, M. (2003). Compellence and the strategic culture of Imperial Japan: Implications for Coercive Diplomacy in the Twenty-First Century Illustrated Edition, <https://www.amazon.com/Compellence-Strategic-Culture-Imperial-Japan/dp/0275977803>
10. Frum, D. Perle, P. (2003). *An End to Evil: How to End the War on Terror*, New York: Random House.
11. Flibbert, A. (2006) The Road to Baghdad Ideas and Explanations, *Security Studies*; Lott, Creatine Insecurity; and Monten, Roots of the Bush Doctrine, pp140-53.
12. George, B. Brent, S. (2003). Why we didn't go to Baghdad, in the *Iraq War Reader: History, Documents, Opinions*, ed. Micah L. Sifry and Christopher Cerf, *New York: Simon & Schuster*, pp 2-102.
13. George, B. (2002). Remarks at West Point: The National Security Strategy of the United States of America, WWashington, DC: *White House*, pp 13-16.
14. Halper. Clarke. (2006). America Alone, 201. Joseph S. Nye Jr, Transformational Leadership and US Grand Strategy, *Foreign Affairs*, <https://www.foreignaffairs.com/articles/2006-07-01/transformational-leadership-and-us-grand-strategy>
15. James, A. Baker, I. (2006). The Iraq Study Group Report (New York: Vintage Books, 2006), xiii, http://permanent.access.gpo.gov/lps76748/iraq_study_group_r
16. Kerry, L. (2004). *Germany and the use of force: The evolution of German Security Policy*, Manchester, UK: Manchester University Press. See also Sondhaus, *Strategic Culture*, 123-29.
17. Kowert, P. Legno, J. (1996). *Norms, Identity and Their Interests*, <https://provost.richmond.edu/about/pdf/Legro1996b.pdf>

18. Ken, A. (2002). Cakewalk in Iraq” Washington Post, <https://www.washingtonpost.com/archive/opinions/2002/02/13/cakewalk-in-iraq/cf09301c-c6c4-4f2e-8268-7c93017f5e93/>
19. Martha, F. (1996). National Interests in International Society (Ithaca, NY: Cornell University Press, John Glen, “Introduction,” in neorealism versus strategic culture, ed. John Glenn, Darryl Howler, and Stuart Poore (Burlington, Vt: Ashgate, 2004), 8-10; and Lawrence Sondhaus, Strategic Culture and Ways of War (New York: Routledge, 20006), 123-29.
20. Martha, F. Kathlyn, S. (1998). International norm dynamics and political change, *International Organization* 50(2), 895-905.
21. Nicolas, L. (2011). The New World Order, in sifry and Cerf, Iraq War Reader, 263-65.
22. Paul, W. (2002). Building the Bridge to a More Peaceful Future, remarks, *San Francisco, CA*.
23. Mark, D. (2006). The Secret Way to War: The Downing Street Memo on the Iraq War’s Buried History, *New York: New York Review of Books*.
24. Richard, W. (2000). The many voices of Political Culture: Assessing Different Approaches, *World Politics*, No. 2
25. Robert, K. (1998). The Benevolent Empire, *Foreign Policy*.
26. Seymour, H. (2004). Chain of Command: The Road from 9/11 to Abu Gharib, *New ork: Haper Colins*, 222-223.
27. Stefan, H. Jonathan, C. (2004). *America Alone: The Neo-Conservative and the Global Order*, Cambridge: Cambridge University Press.
28. Thomas, B. (1998). *Cultures of Antimilitarism*, Baltimore: John Hopkins University Press.
29. Transcript of interview with Vice President Dick Cheney on Meet the Press, 8 September 2002, <http://www.mtolyoke.edu/acad/intrel/bush.meet.thm>.

Translated References to English

1. Andrew, F. (2006). The Road to Baghdad Ideas and Explanations. *Security Studies*, 15(2), 310-329.
2. Andrew, F. (2006). The Road to Baghdad Ideas and Explanations, *Security Studies*,

- 310-14, 341-49; Lott, Creatine Insecurity, 150-55; and Monten, Roots of the Bush Doctrine, 140-53.
3. Barton, G. (2008). *Angler: The Cheney Vice Presidency* (New York: Penguin Press).
 4. Bob, W. (1991). *The Commanders* (New York: Simon & Schuster, <https://www.simonandschuster.com/books/The-Commanders/Bob-Woodward/9780743234757>)
 5. Berger, T. (1998). *Cultures of Antimilitarism*, Baltimore: John Hopkins University Press.
 6. Colin S, G. (1984). *Comparative Stegic Culture*, Parameter, Winter, <https://press.armywarcollege.edu/parameters/vol14/iss1/13/>
 7. Condoleeza, R. (2000), Promoting the National Interest, *Foreign Affairs* 79, *January/February*
 8. Finnemore, m. Sikkink, s. (2003). International Norm Dynamics, *International Organization*, 4, 887-917.
 9. Forest, M. (2003). Compellence and the strategic culture of Imperial Japan: Implications for Coercive Diplomacy in the Twenty-First Century Illustrated Edition, <https://www.amazon.com/Compellence-Strategic-Culture-Imperial-Japan/dp/0275977803>
 10. Frum, D. Perle, P. (2003). *An End to Evil: How to End the War on Terror*, New York: Random House.
 11. Flibbert, A. (2006) *The Road to Baghdad Ideas and Explanations*, Security Studies; Lott, Creatine Insecurity; and Monten, Roots of the Bush Doctrine, pp140-53.
 12. George, B. Brent, S. (2003). Why we didn't go to Baghdad, in the *Iraq War Reader: History, Documents, Opinions*, ed. Micah L. Sifry and Christopher Cerf, *New York: Simon & Schuster*, 2-102.
 13. George, B. (2002). Remarks at West Point: The National Security Strategy of the United States of America, WWashington, DC: *White House*, 13-16.
 14. Halper. Clarke. (2006). *America Alone*, 201. Joseph S. Nye Jr, Transformational Leadership and US Grand Strategy, *Foreign Affairs*, <https://www.foreignaffairs.com/articles/2006-07-01/transformational-leadership-and-us-grand-strategy>
 15. James, A. Baker, I. (2006). *The Iraq Study Group Report* (New York: Vintage Books,

- 2006), xiii, http://permanent.access.gpo.gov/lps76748/iraq_study_group_r
16. Kerry, L. (2004). *Germany and the use of force: The evolution of German Security Policy*, Manchester, UK: Manchester University Press. See also Sondhaus, Strategic Culture, 123-29.
 17. Kowert, p. Legno, J. (1996). *Norms, identity and their interests*, <https://provost.richmond.edu/about/pdf/Legro1996b.pdf>
 18. Ken, A. (2002). "Cakewalk in Iraq" Washington Post, <https://www.washingtonpost.com/archive/opinions/2002/02/13/cakewalk-in-iraq/cf09301c-c6c4-4f2e-8268-7c93017f5e93/>
 19. Martha, F. (1996). National Interests in International Society (Ithaca, NY: Cornell University Press, John Glen, "Introduction," in neorealism versus strategic culture, ed. John Glenn, Darryl Howler, and Stuart Poore (Burlington, Vt: Ashgate, 2004), 8-10; and Lawrence Sondhaus, *Strategic Culture and Ways of War* (New York: Routledge, 20006), 123-29.
 20. Martha, F. Kathlyn, S. (1998). International norm dynamics and political change, *International Organization* 50, no.2, pp 895-905.
 21. Moeini Alamdari, J. Rasekhi, A. (2009). The Methodology of Constructivism in International Relations, *International and Political Research Quarterly*, 1(4), 183-214 **(In Persian)**
 22. Nicolas, L. (2011). The New World Order, in Sifry and Cerf, *Iraq War Reader*, 263-65.
 23. Paul, W. (2002). Building the Bridge to a More Peaceful Future, remarks, *San Francisco, CA*.
 24. Mark, D. (2006). The Secret Way to War: The Downing Street Memo on the Iraq War's Buried History, *New York: New York Review of Books*.
 25. Richard, W. (2000). The many voices of Political Culture: Assessing Different Approaches, *World Politics*, no.2
 26. Robert, K. (1998). The Benevolent Empire, *Foreign Policy*.
 27. Seymour, H. (2004). Chain of Command: The Road from 9/11 to Abu Gharib, *New ork: Haper Colins*, 222-223.
 28. Stefan, H. Jonathan, C. (2004). *America Alone: The Neo-Conservative and the Global Order*, Cambridge: Cambridge University Press.
 29. Shafaat, M., Emamjomehzhadeh, S., Masoudnia, H. (2021). Investigating the Factors

- and Contexts Influencing the Reemergence of ISIS in Iraq, *International Studies Journal*, 18(2), 101-119. doi: 10.22034/isj.2021.235284.1146 **(In Persian)**
30. Thomas, B. (1998). *Cultures of Antimilitarism*, Baltimore: John Hopkins University Press.
 31. Transcript of interview with Vice President Dick Cheney on meet the press, 8 September 202, <http://www.mtolyoke.edu/acad/intrel/bush.meet.thm>.